

Research Paper

Evolutionary Literary Criticism and its Application in Story Analysis (Case study: Ali-Jenab Eshgh)

Hassan Akbari Biraq ^{*1}, Haghghi Pishteri Amina ²

¹; Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Semnan University

² PhD student in Persian language and literature, Faculty of Humanities, Semnan University



10.22080/lpr.2023.25866.1015

Received:

August 12, 2022

Accepted:

August 12, 2022

Available online:

October 19, 2023

Keywords:

Darwinism, Evolution, Evolutionary literary criticism, Persian novel of the 14th century, Aali-Jenab Eshgh, R.Etamidi

Abstract

The theory of "evolution based on natural selection", which was presented by Charles Darwin in the second half of the 19th century, was not only limited to the field of biological knowledge and had a profound impact on the perception of humanities and social sciences scholars of their subjects. Psychology and literary criticism were among the sciences that were influenced by this theory in terms of insight and method and subsequently founded "literary Darwinism". Literary Darwinism claims that literary behavior is rooted in human-evolved nature. Of course, sometimes the term "evolutionary criticism" has replaced "literary Darwinism" and has been used instead. The current study has tried to present a report on the influence of literature and literary criticism on the theory of evolution and show that evolutionary literary criticism, by identifying the basic and common needs of humans such as sexual attraction, childbearing, social status, while providing a new reading of literary texts based on evolutionary biology and psychology, explores the human characters represented in literature. After introducing this approach to literary texts, one of the contemporary popular novels of Iran (Ali-Jenab Eshgh) written by Rajabali Etimedi has been subjected to evolutionary criticism with a descriptive-analytical method; evolutionary elements such as social status and position, external attractiveness, betrayal and aggression, patriarchy, empathy, and sexual jealousy have been extracted from this book and analyzed. Results revealed that literary criticism can represent the biological content of fictional texts and portray human nature through the analysis of these types of texts.

*Corresponding Author: Hassan Akbari Biraq
Address: ; Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Humanities, Semnan University

Email: hakbari@semnan.ac.ir

علمی

نقد ادبی فرگشتی و کاربرد آن در تحلیل داستان (مطالعه‌ی موردی: عالی‌جناب عشق)

حسن اکبری بیرق^{۱*}، امینه حقیقی پیشرو^۲

^۱ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه سمنان
^۲ دانش‌آموخته‌ی دکتری رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه سمنان



10.22080/lpr.2023.25866.1015

چکیده

نظریه‌ی «تکامل/فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی» که در نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم توسط چارلز داروین ارائه شد، تنها در حوزه‌ی دانش زیست‌شناسی محدود نماند و بر ادراک عالمان علوم انسانی و اجتماعی از موضوعات مورد مطالعه‌ی خود، تأثیری ژرف نهاد. روان‌شناسی و نقد ادبی، از جمله معارفی بودند که به لحاظ بینش و روش، از این نظریه متأثر شدند و متعاقب آن، داروین‌پسند ادبی را بنیان نهادند. داروین‌پسند ادبی مدعی است رفتارهای ادبی در طبیعت فرگشت‌یافته‌ی بشر ریشه دارد. البته گاه اصطلاح «نقد فرگشتی» جایگزین «داروین‌پسند ادبی» شده و به جای آن به‌کاررفته است. در این مقاله کوشیده‌ایم گزارشی از سیر تأثیرپذیری ادبیات و نقد ادبی از نظریه‌ی تکامل (فرگشت) ارائه نماییم و نشان دهیم که نقد ادبی تکاملی (فرگشتی)، با شناسایی نیازهای اساسی و مشترک انسان از قبیل جذابیت جنسی، فرزند آوری، موقعیت اجتماعی، بر پایه‌ی روانشناسی و زیست‌شناسی فرگشتی ضمن ارائه‌ی خوانشی جدید از متون ادبی به کاوش در شخصیت‌های انسانی که در ادبیات بازنمایی شده، می‌پردازد. پس از معرفی این رهیافت به متون ادبی، با روشی توصیفی-تحلیلی، یکی از رمان‌های عامه‌پسند معاصر ایران (عالی‌جناب عشق) نوشته‌ی رجبعلی اعتمادی را مورد نقد فرگشتی قرار داده، عناصری فرگشتی همچون: موقعیت و جایگاه اجتماعی، جذابیت ظاهری، رقابت و انتقام‌جویی، خیانت و تجاوز، پدرسالاری، همدلی، حسادت جنسی را از آن استخراج نموده، سرانجام به این نتیجه رسیده‌ایم که نقد فرگشتی ادبی، ظرفیت بازنمایی محتوای زیستی متون داستانی را داراست و طبیعت انسانی را به خوبی از طریق تحلیل این نوع متون به تصویر می‌کشد.

تاریخ دریافت:

۲۱ مرداد ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش:

۸ مهر ۱۴۰۲

تاریخ انتشار:

۲۷ مهر ۱۴۰۲

کلیدواژه‌ها:

داروین‌پسند، فرگشت، نقد ادبی فرگشتی، رمان فارسی قرن ۱۴ شمسی، عالی‌جناب عشق، ر. اعتمادی

* نویسنده مسئول: حسن اکبری بیرق

آدرس: دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده‌ی علوم انسانی، دانشگاه سمنان

ایمیل: hakbari@semnan.ac.ir

۱ مقدمه

فرگشتی، جامعه‌شناسی فرگشتی، روان‌شناسی فرگشتی و... را شاهد بودیم.

یکی از آن علوم و معارف دانشگاهی که طی فرایندی پرفرازونشیب، تحت تأثیر این نظریه، پا به عرصه محافل علمی نهاد، ادبیات فرگشتی بود. بر اساس موازین این دانش، متون ادبی با رویکردی فرگشتی مورد مطالعه و نقد و بررسی قرار می‌گیرند؛ به دیگر سخن، منتقد ادبی با روش‌شناسی و هستی‌شناسی داروینیستی، آثار ادبی را قرائت و تحلیل می‌کند.

در چند سال اخیر، این رشته به‌عنوان یکی از پویاترین جریان‌ها در مطالعه نوین ادبی ظهور کرده است؛ انبوه روزافزون مقالات، کتاب‌ها و مجلات تخصصی ویژه این مبحث و اقبال عمومی گسترده به همراه جستارهای منتشرشده در روزنامه‌ها و مجلات برجسته در سراسر دنیا گواه این امر است. همان‌گونه که مشهود است، این جریان توانسته است نقدونظریات فراوانی نیز از منظر شاخه‌های گوناگون علمی برانگیزد؛ از انسان‌باوری سنتی^۵ و پسا‌ساختارگرایی گرفته تا بوطیق‌شناختی^۶ و علوم اجتماعی فرگشتی (برای دیدن گزارشی جامع در این باره، نک: Carroll, 2011:3).

تلاش ما در این مقاله بر آن است که ضمن معرفی اجمالی این شیوه نقد ادبی به‌نسبت نوظاحسته، به لحاظ عملی نیز کارآمدی آن را در تحلیل یک متن داستانی فارسی به محک تجربه بزنیم. ذکر این نکته در آغاز کلام ضروری است که هرچند در زبان فارسی، معادل «تکامل» در برابر «Evolution» و در اشاره به نظریه داروین، جاافتاده است، به دلیل نارسایی این برابرنهاد، ترجیح داده‌ایم از تعبیر «فرگشت» به جای «تکامل» استفاده کنیم.

در تاریخ علم، از داروین^۱ در کنار فروید و مارکس به عنوان کسی یاد می‌شود که تصویر انسان مدرن را از خویشتن تغییر داد؛ چراکه نظریه تکامل^۲ (فرگشت) چنان تأثیر ژرف و گسترده‌ای بر احوال و افکار انسان امروزی گذاشته است که در کتاب *ایده خطرناک داروین*^۳، از آن همچون اسیدی جهانی یاد می‌شود که همه چیز را در خود حل می‌کند و هیچ اندیشه‌ای را یارای مقاومت در برابر تأثیر بنیان‌برافکن او نیست (Dennett, 1995:521). در کتاب *چیستی تکامل* نیز در وصف آن چنین آمده است: «تفکر انسان مدرن، آگاهانه یا ناآگاهانه، عمیقاً تحت تأثیر تفکر فرگشتی است و شاید بتوان گفت توسط آن تعیین می‌شود» (مایر، ۲۰۱۳:۹۶). سیطره نظریه داروین بر عالم اندیشه و به‌طریق اولی، علوم انسانی و اجتماعی، چیزی نبود که از نگاه دوران‌دیش خود وی پنهان بماند؛ او در صفحات پایانی کتاب *خاستگاه گونه‌ها*^۴ ضمن بررسی اجمالی چشم اندازه‌های نظریه‌ای که ارائه کرده بود، می‌نویسد: «من گستره بی‌انتهایی، در آینده دور، برای پژوهش‌هایی به‌مراتب جدی‌تر می‌بینم. روان‌شناسی، بر پایه نوینی بنا خواهد شد... نوری بر خاستگاه انسان و پیشینه‌اش تابانده خواهد شد» (Darwin, 1859: 488).

این‌ها، همه نشان از آن دارد که نظریه «تکامل بر اساس انتخاب طبیعی» که چارلز داروین در سال ۱۸۵۹ میلادی ارائه کرد و به اعتقاد برخی، قابل قیاس با انقلاب کوپرنیکی یا نیوتنی بود، تنها در حیطه زیست‌شناسی یا علوم طبیعی نمی‌توانست بماند؛ بنابراین در تمامی حوزه‌های معارف بشری جریان و سریان پیدا کرد و به‌ویژه نوع نگاه عالمان علوم انسانی و تجربی را به مسائل، متحول ساخت. پس از آن بود که ظهور دانش‌هایی همچون فلسفه

^۴On the Origin of Species

^۱Traditional humanism

^۲Cognitive poetics

^۲Charles Robert Darwin (۱۸۰۹-۱۸۸۲)

^۱Evolution

^۳Darwin's Dangerous Idea

۲ بیان مسأله

علمی‌شدن پژوهش‌های ادبی و پیروی آنها از متدولوژی دانش‌های تجربی، از موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر معرکه آراء صاحب‌نظران و علم-شناسان بوده‌است؛ این‌ها، نمونه‌های جملاتی است که در سال‌های اخیر در محافل ادبی دانشگاهی، بلندتر از پیش به گوش می‌رسد و به‌تدریج به گفتمان مسلط تبدیل شده‌است: «مطالعات ادبی باید بیشتر شبیه علوم شود. استادان و دانشجویان ادبیات باید از روش‌های تحقیق علمی، نظریه‌های آن، ابزارهای آماری آن و اصرار آن بر فرضیه و اثبات، استفاده کنند...» (Peterson: 2008)؛ مطالعات ادبی باید در نظر و روش به علوم تجربی نزدیک شود تا از رکود و سکون ناشی از نظریه‌زدگی، برهد (8: Gottschall, 2008). البته ردپای تأثیر علوم نوین به‌ویژه زیست‌شناسی انطباق‌گرا^۱ در نظریه و نقد ادبی را می‌توان تا یکی از معاصران داروین به نام هیپولیت تین^۲ و چند نویسنده شاخص اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به‌ویژه امیل زولا^۳، لسی استفن^۴ و سرانجام کارل گوستاو یونگ^۵، دنبال کرد. صرف‌نظر از تأثیر غیرمستقیم داروین بر ایده آرکی-تایپ^۶ (سرنمون) یونگ و افکار نورترپ فرای^۷، رویکردهای فرگشتی، بر توسعه جریان اصلی نظریه انتقادی در بیشتر سال‌های قرن بیستم تأثیر داشته است (Carroll, 2002:603). به‌رحال ایده رهیافت علمی به نقد ادبی، پدیده جدیدی نیست؛ به‌عنوان مثال، ریچاردز^۸ (۱۹۳۰)، نزدیک به یک سده پیش، تحلیل ادبی را نوعی تحقیق عقلانی می‌انگاشت که هیچ تفاوتی با روان‌شناسی، زبان‌شناسی یا انسان‌شناسی ندارد.

در سال‌های اخیر با رونق مطالعات بین‌رشته‌ای در محافل دانشگاهی، ضرورت تلفیق شاخه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی با علوم تجربی، طرفداران روزافزونی یافته‌است. در این رهگذر، ادبیات نیز حظی و بهره‌ای از این همکاری‌های میان-رشته‌ای برده که شاید برجسته‌ترین آن، تلفیق روشمندتر زیست‌شناسی داروینی و نقد ادبی است. مدافعان این نوع تلفیق و همکاری، می‌خواهند با رویکردی علمی‌تر، همسانی‌های زیست‌شناختی در طبیعت مشترک انسانی را نشان دهند و برای ادبیات در تشخیص و نمایش آن‌ها، اهمیتی حیاتی قائل شوند^۹.

حال مسأله این است که برغم اهمیت و گستردگی این رویکرد بین‌رشته‌ای، مراکز دانشگاهی و تتبعات ادبی در ایران با این رویکرد چندان آشنا نیستند؛ به دیگر سخن، داروین‌سرم ادبی و نقد فرگشتی، در سپهر مطالعات ادبی کشور بازتاب درخوری نیافته‌است. بدین منظور بر آن شدیم ابتدا معرفی مجملی از این نظریه ارائه نموده، سپس برای نمونه یک متن داستانی از ادبیات معاصر فارسی را با عنوان *عالی‌جناب عشق* اثر رجبعلی اعتمادی، با بهره‌گیری از شیوه و رویکرد فرگشتی، نقد و تحلیل نماییم.

۳ پرسش‌های پژوهش

با توجه به مسأله‌ای که پیشتر ذکری از آن به میان آمد، در این مقاله خواهیم کوشید به پرسش‌های زیر پاسخ گوئیم:

- ۱- نقد فرگشتی متون ادبی به چه شیوه‌ای انجام می‌پذیرد؟

^۱I.A. Richards

^۹ برای دیدن مجموعه‌ای ارزشمند از مباحث علمی حول محور

این نظریه و مسائل مربوط به آن (نک: Gottschall and

Wilson 2005, Boyd, Carroll and Gottschall 2010)

^۱Adaptationist

^۲Hippolyte Taine (۱۸۲۸-۱۸۹۳)

^۳Emile Zola (۱۸۴۰-۱۹۰۲)

^۴Leslie Stephen (۱۸۳۲-۱۹۰۴)

^۵Carl Gustav Jung (۱۸۷۵-۱۹۶۱)

^۶archetype

^۷Herman Northrop Frye (۱۹۱۲-۱۹۹۱)

انگلیسی و با روش تطبیقی انجام پذیرفته، نمی‌تواند به‌عنوان پیشینه پژوهش حاضر به شمار بیاید.

- «مطالعه تطبیقی طبیعت انسان در دو رمان *Nana* اثر امیل زولا و *سنگ صبور* اثر صادق چوبک: خوانش داروین‌یسم ادبی» استاد راهنما: کریم لویمی مطلق؛ دانشجو: بهروز همتیان، ۱۳۹۳.

۶ چارچوب پژوهش

بنیان نظری این جستار، نظریه فرگشت مبتنی بر انتخاب طبیعی داروین است؛ پس لاجرم نخست این نظریه را معرفی، سپس کاربردی آن را در تحلیل آثار ادبی باید صورت‌بندی کنیم.

الف) داروین‌یسم چیست؟

داروین در کتاب *خاستگاه گونه‌ها* (۱۸۵۹)، پیدایش، تکامل و فرگشت (تطور) موجودات را بر بنیاد نظریه انتخاب طبیعی، تبیین کرد که می‌توان آن را به اختصار در قالب دو گزاره بیان کرد:

اول؛ همه موجودات روی کره زمین به یک نیای مشترک بازمی‌گردند (درخت حیات).

دوم؛ انتخاب طبیعی، علت شباهت‌ها و تفاوت‌هایی است که در محیط‌زیست وجود دارد (Sober, 2003:268). بنابراین، نظریه فرگشت داروین از ترکیب سه مفهوم کلی تشکیل شده است: تأثیر محیط، تغییرات تصادفی و تنازع بقاء (باربور، ۱۳۷۲:۱۰۶). برپایه این نظریه، هر موجود زنده‌ای برای کسب غذا، مقابله با رقبا و عوامل ناسازگار محیط، همواره باید در تلاش باشد و با علل نابودی خود مقابله‌کند. داروین این کوشش دائم را «تنازع بقاء» نامید. (Eugene, 2004: 23).

فرض اساسی در تبیین فرگشتی این است که در همه گونه‌های موجودات زنده (حیوان، گیاه و انسان)، تنها نسل آن‌هایی تداوم‌یافته که رفتارهایی در راستای ارضای این دو گزینه اصلی یعنی بقاء و

۲- چه درون‌مایه‌های فرگشتی در رمان *عالی*-جناب عشق می‌توان یافت؟

۴ روش پژوهش

این تحقیق توصیفی-تحلیلی، به شیوه کتابخانه-ای و با استفاده از روش و موازین نقد فرگشتی انجام شده‌است.

۵ پیشینه پژوهش

در زبان فارسی تا به امروز کمتر پژوهش مستقلی درباره داروین‌یسم ادبی یا نقد ادبی فرگشتی منتشر شده‌است؛ در این مورد، تنها به دو اثر با مشخصات زیر می‌توان اشاره کرد:

- همدانی (۱۳۹۸)، امید، *نظریه ادبی، ادبیات و مسأله شناخت*، تهران: نگاه معاصر.

- همدانی (۱۳۹۹)، امید، *تکامل و کارکرد شناختی روایت تخیلی: منظری داروین‌یستی*، نشریه نقد و نظریه ادبی، شماره دهم.

- اکبری بیرق (۱۴۰۲)، حسن و همکاران، نقد ادبی تکاملی و کاربرد آن در تحلیل داستان (مطالعه موردی: رمان *بامدادخمار*)، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش‌های بین-رشته‌ای ادبی، [دوره ۵، شماره ۹](#) خرداد ۱۴۰۲

که در اولی، به مقوله داروین‌یسم ادبی، اشاراتی مجمل، گذرا و استطرادی رفته؛ در دومی صرفاً به جنبه‌های شناختی این نظریه به‌طور خلاصه پرداخته شده؛ اما در سومی به نحوی تفصیلی به نقد ادبی داروین‌یستی با محوریت رمان *بامدادخمار* پرداخته شده‌است.

همچنین یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد در گروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه شهید چمران اهواز با مشخصات زیر تألیف و دفاع شده که از رویکرد داروین‌یستی بهره جسته‌است؛ اما از آنجاکه به زبان

است که در گونه بشر، همانند همه گونه‌های دیگر، فرگشت باعث شکل‌گیری ویژگی‌های آناتومیک، فیزیولوژیک و عصب‌شناختی شده‌است و به نظر ایشان رفتار، احساس و اندیشه بشر در اساس با این ویژگی‌ها مقید و شناخته‌است. آن‌ها به‌منظور درک چیستی آن ویژگی‌ها و خصائص، کنکاش در زیست-شناسی فرگشتی و علوم اجتماعی فرگشتی را تخصص خویش ساخته و ادراک خود را از تصور انسان بر این اطلاعات بنا می‌نهند» (Carroll, 2011:6) از همین مجراست که روش‌شناسی و هستی‌شناسی داروینی وارد حوزه ادبیات و نقد ادبی می‌شوند.

ب) داروینیسم و ادبیات

داروینیسم ادبی مدعی است رفتارهای ادبی در طبیعت فرگشتیافته بشر ریشه دارد. شایان ذکر است که گاه اصطلاح «نقد فرگشتی» جایگزین «داروینیسم ادبی» شده و به‌جای آن به‌کاررفته است (Boyd, 2009)؛ اما تعبیر اخیر، نسبتاً جدیدتر است (Carroll, 2004). به‌هرروی، این دو عبارت، به دو حوزه مفهومی زیست‌شناختی مجزا، اما مرتبط به هم برای بحث درباره ادبیات اشاره دارد.

محققان حوزه ادبیات فرگشتی، یا همان داروینیست‌های ادبی، از پاره‌ای مفاهیم زیست‌شناسی فرگشتی و علوم انسانی فرگشتی برای تدوین اصول نظریه ادبی و تفسیر متون ادبی بهره می‌گیرند. آنان تعامل بین «طبیعت انسانی» و اشکال انگاره‌های فرهنگی، از جمله ادبیات و پیشینه شفاهی آن را بررسی می‌کنند. منظور آن‌ها از طبیعت انسانی، مجموعه‌ای از حالات و ویژگی‌های ژنتیکی منتقل‌شده توسط انسان می‌باشد؛ از جمله: انگیزه‌ها، احساسات، ویژگی‌های شخصیت و اشکال شناخت. به‌طورکلی، داروینیست‌های ادبی استدلال می‌کنند که هر متن ادبی را می‌توان در چهار سطح تجزیه و تحلیل کرد: (۱) به‌عنوان جلوه‌ای از طبیعت جهانی بشر؛ (۲) به‌عنوان یک نمونه خاص در یک صورت‌بندی فرهنگی خاص که عناصر طبیعت انسان را در برساخت‌های تخیلی مشترک (قراردادها،

تولیدمثل، از خود نشان داده‌اند. پس افراد فعلی گونه‌ها دارای ژن‌های پدر بزرگ و مادر بزرگ‌هایی بوده‌اند که شانس زنده ماندن و تولیدمثل بالاتری داشته و آن را به نسل بعدی انتقال داده‌اند. داروین بر این باور بود که پدیده فرگشت توسط انتخاب طبیعی در طول یک دوره زمانی معین رخ می‌دهد. در این زمان معین، گونه‌های اصلی به پیدایش جمعیت‌هایی با ویژگی خاص و متفاوت از صفات موجود که در گونه‌های اصلی وجود دارد، منجر می‌شود (Darwin, 1859:376). او می‌گوید: «هنگامی که تحولات سودمندی در ارگانیسم جاندار پدید آمد، افراد واجد آن در تنازع بقاء و دوام، بخت بیشتری خواهند داشت و طبق قوانین توارث اخلاقی با همان خصایل از آن‌ها زاده می‌شوند. من همین اصول حراست از تغییرات مفید و بقای اصلح را «انتخاب طبیعی» نامیده‌ام» (داروین، ۱۳۸۰: ۱۷۷). بر این اساس، انتخاب طبیعی، سازوکار اصلی نظریه تکامل است که مشتمل بر تغییرات نامنظم، تنازع بقاء و انتخاب اصلح می‌باشد (Eugenie, 2004:23).

داروین نظریه‌ای را که در *خاستگاه گونه‌ها* ارائه کرده‌بود، در کتاب *تبار انسان*، به گونه بشر نیز تسری داد. «بخش عمده‌ای از *تبار انسان* به تجزیه و تحلیل خاستگاه، عملکرد و رفتار اجتماعی انسان اختصاص یافته‌است. داروین روایتی کلاسیک از روانشناسی اخلاقی انسان ارائه می‌کند. او دو عنصر اصلی را در احساس اخلاقی انسان به رسمیت می‌شناسد: اول حس همدلی اجتماعی فرگشتیافته که انسان با سایر حیوانات اجتماعی در آن مشترک است و دوم قابلیت حفظ رفتارهای مشخص در یک بازه زمانی طولانی که مختص به انسان است» (Carroll, 2002: 597).

از دیدگاه داروین هیچ ویژگی انسانی وجود ندارد که دنباله خصوصیات سایر گونه‌های بدوی نباشد؛ در نتیجه داروینیست‌ها بر این مدعا پای می‌فشارند که «انسان‌ها در یک رابطه انطباقی و سازگارانه با محیطشان فرگشت یافته‌اند. استدلال آن‌ها این

اکنون با نظر به نکات مذکور می‌توان گفت بر پایه ملاک و معیارهای انسان‌شناسی داروینی و روش‌شناسی فرگشتی، خوانشی خاص از تصویر گونه انسان که در ادبیات بازنمایی شده امکان‌پذیر است. بدین ترتیب، رمان *عالی‌جناب عشق* از این منظر به عنوان یک نمونه مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

عالی‌جناب عشق رمانی است به قلم رجبعلی اعتمادی که در سال ۱۳۸۱ توسط نشر شادان در تهران منتشر شده است. این کتاب، داستان پر حادثه زندگی دو دختر تحصیل کرده اشرافی است که در تهران ساکن‌اند. جذائیت‌ها و اشرافیگری این دو دختر سبب می‌شود که عده‌ای به طمع تسلط بر مال و منال خانواده، آنان را آماج عشق‌های دروغین خود سازند.

۷ طرحی از داستان *عالی‌جناب عشق*

این داستان سرگذشت دو خواهر بانام‌های نیلوفر و نادیا است که از خانواده‌ای متمول هستند. پدر آن‌ها صاحب شرکت بزرگی است و در کار تجارت از نامداران ایران است. دو خواهر هرکدام روحیات خاص خود را دارند؛ نیلو (خواهر بزرگ‌تر) پرحرف و احساساتی است و نادیا (خواهر کوچک‌تر) کم‌حرف و بیشتر اهل تعقل است. آن‌ها بعد از اتمام دوران دانشگاه به درخواست پدرشان به محل کار او می‌روند تا تجربه کسب کنند. در بدو ورود به شرکت در همان لحظات اول، مردان بسیاری را عاشق خود می‌کنند. نادیا در بخش کارپردازی، کنار پسری به نام سروش مشغول به کار می‌شود. نیلو هم در همان بخش و زیر نظر آقای ماکان (مدیرعامل شرکت) کار خود را شروع می‌کند. سروش، شخصیتی بسیار آرام و مسئولیت‌پذیر دارد که از زندگی سالم و همراه با رنج مادرش (محبوب) که کتاب‌فروشی دوره‌گرد بود، سرچشمه می‌گیرد. ماکان، انسانی عاشق‌پیشه است که طبع شاعری هم دارد.

اما شخصیت منفور و شیطان‌صفت داستان، جعفر (جیرو) است که نماد انسانی پول‌دوست، جاه‌طلب،

عقاید، اسطوره‌ها و سنت‌ها) سازمان‌دهی می‌کند؛ (۳) به‌عنوان اثر یک نویسنده مشخص که هویت او با برخی از ترکیبات منحصربه‌فرد از ویژگی‌های اثری و شرایط تاریخی شکل گرفته است و (۴) به‌عنوان یک برساخت تخیلی خاص که نه تنها تأثیرات فرهنگی را بازتاب می‌دهد، بلکه قدرت خلاقیت اولیه و اصیل را نیز به نمایش می‌گذارد (Carroll, 2010).

افزون بر این، روانشناسی فرگشتی نیز به کمک نقد ادبی آمده، ادعا می‌کند که ذهن آدمی همانند بدن او محصول فرایند فرگشت است. بسیاری از رفتارهای فعلی انسان و شیوه اندیشیدنش مرده-ریگ اجدادش است که برای تسهیل امر تولیدمثل آنان تطابق و سازگاری یافته است. تمایلات موردبحث روانشناسان فرگشتی عبارتند از: جذائیت جنسی، راهبردهای جفت‌یابی، مراقبت مادرانه از فرزندان، حفاظت مردانه از همسر، حسادت، ستیزه-جویی مردانه، تلاش برای به دست آوردن موقعیت، حفظ امتیاز اجتماعی، همکاری، آزادی عمل، رقابت خانوادگی، نوع‌دوستی، روابط بین نسلی و بین گروهی و منازعات گروهی. البته ادبیات همواره به دنبال ترسیم جذائیت جاودانی موضوعات انسانی از این دست بوده است: عشق، بلندپروازی، رستگاری، جنگ، دوستی، حرمان، نزاع سیاسی و نظایر آن. این‌ها دقیقاً موضوعاتی هستند که روانشناسی فرگشتی آن‌ها را تئوریزه کرده است (Davies, 2016).

برپایه همین رویکرد، داروینیست‌های ادبی، بر کشف الگوهای فرگشتی رفتار در متون ادبی تمرکز دارند؛ برای نمونه ایلید از نظر تسلط و تجاوز، یا جین آستین از نظر آداب جفت‌گیری، موردتوجه این دسته از ادیبان است (Lieberman, 2008: 1). درنهایت، نقد ادبی فرگشتی در پی شناسایی نیازهای اساسی و مشترک انسان است؛ برای مثال بقاء، جنسیت و وضعیت و استفاده از آن دسته‌بندی‌ها برای توصیف رفتار شخصیت‌های به تصویر کشیده شده در متون ادبی (Carroll, 2010).

نمی‌تونه با یه باز پرواز کنه... در بین راه بال کبوتر از کارمیفته ولی باز پی کار خودش می‌ره» (اعتمادی، ۱۳۹۸: ۲۰۰؛ نیزنک: ۱۹۶، ۲۲۶، ۲۵۳، ۲۶۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۴۷، ۳۶۷، ۳۶۹) شرحی که از خانه‌ی سماکان می‌خوانیم، گواه بر گران‌قیمت‌ترین خانه‌های تهران است. «بوی گل مریم که در گلدان بزرگی دسته شده، فضای هال خانه مجلل و اشرافی آقای سماکان را خوشبوتر و بهاری‌تر کرده است. در وسط سالن بزرگ خانه همه اشیاء و مبیل‌های ایتالیائی و سایر وسایل تزئینی از شفافیت برق می‌زند...» (همو، ۹) دختران سماکان در ناز و نعمت بزرگ شده‌اند و حالا که از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌اند از اتومبیل شخصی برخوردارند. «هرکدام پشت اتومبیل مشکی‌رنگ کورسا خود نشستند» (همان، ۱۲؛ نیزنک: ۱۰۷، ۵۶، ۱۱۰، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۱۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۶۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۷، ۲۲۶)

جعفری (جیرو) کارمند شرکت و نورچشمی سماکان شخصیتی منفی در رمان دارد. او انسانی روباه‌صفت با افکاری پلید است که دیگران برایش تنها پلی برای کسب منافع شخصی هستند. ثروت بیشمار سماکان او را وسوسه کرده تا جایی که نزدیکی با او سبب جسارت و تصمیم برای تصاحب نیلو، دختر ارشد او گشته است. «متلک‌ها و مزه‌پراکنی‌ها چندان مهم نبود، او به هر موجودی که بوی پول و ثروت می‌داد، چه زن و چه مرد نزدیک می‌شد و معتقد بود که سرانجام روزی تن و بدن بی‌گوش و دیلاق او نیز با غلتیدن در عوالم پولدارها، پیه و چربی می‌گیرد» (همان، ۱۸)

جیرو برای آینده پیش روی خود آمال و آرزوهای آنچنانی متصور شده بود. «البته عشق من به تو بر اساس محاسبات محکمی است که هر ساختمانی را سال‌ها و سال‌ها سرپا نگه می‌دارد. من داماد آقای سماکان می‌شوم از اموال و دارائی‌های او مثل یک سگ پاسبان محافظت می‌کنم» (همان، ۴۸) همچنین او برای اینکه ذهن نیلو را از بابت مزاحم تلفنی، بد کند مجبور به تهمت زدن به آن شخص ناشناس شده بود. «بعضی از مردها مثل من به خاطر پول به

حسود و دغل‌کاراست که از هیچ توطئه‌ای برای رسیدن به هدفش اغماض نمی‌کند. جیرو در پی رقابت بر سر نیلو با ماکان، دخترخاله‌اش (سودابه) را به شرکت می‌آورد تا میان ماکان و نیلو را برهم زند. او از طرفی هم برای سروش پاپوش می‌سازد تا وجهه او را در نظر جناب سماکان خراب کند تا شاید با این دسیسه‌چینی‌ها بتواند نظر سماکان را به خود جلب کرده و دارای مقامی برتر و چه‌بهرتر که داماد او نیز بشود.

یکی از تجار بزرگ به نام عالی‌جناب که در انگلستان نیز دارای شرکت‌ها و ممالک بسیاری بود به بهانه میهمانی شام در منزل جناب سماکان دعوت می‌شود. سماکان و عالی‌جناب بنا به منافع شخصی‌شان تصمیم می‌گیرند که نادیا را به عقد فرنود، پسر عالی‌جناب که بر اثر سانحه‌ای در کودکی دچار اختلالات مغزی شده بود، دربیابورند. در ادامه داستان، طی برهم خوردن دسیسه‌های جیرو و فراز و نشیب‌های زندگی شخصیت‌های رمان، نادیا بعد از مرگ فرنود بنا به درخواست پدرشوهش به ایران بازمی‌گردد تا با سروش ازدواج کند و او را با خود به انگلستان ببرد و ماکان و نیلو نیز بعد از مدتی باهم ازدواج می‌کنند.

۸ خوانش فرگشتی رمان عالی- جناب عشق

۸/۱ موقعیت و جایگاه اجتماعی

سماکان صاحب یکی از شرکت‌های ساختمانی معروف و بزرگ است. ثروت فراوان، مقام و اعتبار بالای او زبان زد است. او شخصی جاه‌طلب است از این‌رو برای ازدواج دخترانش به دنبال وصلت با خانواده‌هایی از طبقه بالای اجتماعی است. ثروت هنگفت و همچنین ارتباطات سماکان با مدیران ارشد کشور از او پدری جاه‌طلب و مستبد ساخته است. «پدرت درنهایت می‌گه کبوتر با کبوتر، باز با باز... تو باید با هم طبقه خودت ازدواج کنی، یه کبوتر

نادی نگران واکنش نادرست خواهرش و همچنین خانواده اش نسبت به سروش بود. «نادی سرش را تکان داد. نیلو! او اصلاً تیپ و کلاس ما نیست. نمی‌گم که چون از یه خانواده فقیر تیپ ما نیست... حتی غروب که میشه اون به جنوب می‌ره و من به شمال، فاصله‌مان خیلی زیاده. تازه نه من به او علاقه‌ای که تو به ماکان نشون میدی دارم نه اون به من... از نظر او که من فقط رئیس دایره کارپردازی‌ام!» (همان، ۵۶)

«سروش هم کم‌وبیش این درگیری درونی را در نادى حس می‌کرد و از اینکه زندگی‌شان این‌قدر فشرده و خلاصه و حقیرانه است دچار شرم شده بود. نکند نادیا دختر یکی از چند ثروتمند مشهور شهر که لای پنبه پرورش یافته است دیگر هرگز به آن خانه بازنگردد؟» (همان، ۱۲۶)

در طرف دیگر ماجرا رامتین بود. جوانکی که هرروز به تلفن نیلو در شرکت زنگ می‌زد و با اشعار و حرف‌های عاشقانه و آزاداندیشانه سعی در اغفال نیلو داشت. رامتین تنها پسر خانواده‌شان از پدر و مادری پزشکی و متمول بود. نوع پوشش ظاهر او و ماشین گران‌قیمتش حربه‌ای بود برای نیلو تا بدین‌وسیله از جمیله و ماکان انتقام بگیرد. «همین‌که به اداره‌اش رسیدم مرا به اتاقش بردند. یک اتاق بزرگ با صندلی و مبل استیل میز تحریرش مث میز پدرچون از چوب گردو... پدر و مادرش هر دو دکترن و ثروتمند دو خانه در خیابان فرشته دارند برای رامتین یک آپارتمان اشرافی تو ولنجک خریدن!» (همان، ۱۱۴)

۸٫۲ جذائیت ظاهری:

جذائیت نیلو و نادى

«نیلوفر دختر بزرگ‌تر لب‌های گوشت‌آلود و خوش‌طرحش را جمع می‌کند و سوت بلندی می‌کشد» (همان، ۱۰؛ نیزنک: ۲۶، ۲۱، ۳۱، ۵۴، ۸۶، ۵۵) «ماکان نیز وقتی پشت میز نشست حس کرد چشمان درشت و سیاه و دهان گرد و گوشت‌آلود نیلو به شکل غیرعادی او را به خود مشغول کرده است. بی‌اختیار روی یادداشتی که روی میزش بود، نوشت:

عشقشان خیانت می‌کنند بعضی‌ها به خاطر لذت جسمانی! این مرد محبوب تو، کشته‌ومرده زنان است. خیال نکنی فقط برای تو شعر می‌خواند» (همان، ۴۸) اما نیلو و نادى از شخصیت روباه‌گونه جیرو متنفر بودند «جملات سطح پائین و معمولی جیرو در برابر عاشقانه‌های ماکان و رامتین حال نیلو را به هم می‌زد» (همان، ۲۰۳؛ نیزنک: ۲۲۸)

عالیجناب (اکبرزادگان) از مدیران بزرگ تهران و مالک تعداد زیادی کارخانه در ایران و اروپاست. او یک‌بار سماکان را از ورشکستگی مالی نجات داده بود که این امر سبب شده بود تا سماکان منتظر بهانه‌ای برای جبران بزرگواری او باشد. او وقتی فهمید که اکبرزادگان برای تنها پسرش (فرنود) دنبال همسری ایرانی است بی‌هیچ درنگی ترتیب مهمانی مجللی داد تا دخترش نادیا را با عالیجناب و پسرش آشنا کند. «این مرد با این ثروت بی‌حساب و کتابش از وقتی که همسرش مرحوم شد با این تنها پسرش فرنود زندگی می‌کنه و تنها میراث برش همین آقا فرنوده و بس! یک امپراطوری عظیم و یکی یک‌دانه پسر!» (همان، ۱۹۶؛ نیزنک: ۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۱، ۲۰۷)

درست نقطه مقابل جاه و مقام سماکان و عالیجناب، سروش و مادرش (محبوب) از طبقه پایین جامعه هستند از نظر آن‌ها انسانیت، پاکی و صداقت از هر چیزی در دنیا به‌مراتب بالاتر است. همین نوع نگرش آن‌ها باعث شده بود که نادیا دختر کوچک‌تر سماکان بیش‌ازپیش به سروش که به‌عنوان رئیس امور مالی در شرکت پدرش کار می‌کند، جلب شود. «اگه تو را به اون محله‌ها ببرم در جا سخته می‌کنی! چه آدم‌هایی! چه دنیایی! آنجا فهمیدم که سروش بت محبوب تموم آدم‌هایی که من و تو خیلی دست کمشون می‌گیریم. همین کارگرای ساده» (همان، ۱۳۱؛ نیزنک: ۱۳۳، ۱۳۲)

همچنین نادیا عقیده داشت: «بله! من هم توی بچگی چند تا از اونا را دیدم! چه غروری دارن! چه مردونگی! ولی بین آدم‌های بالا شهر و پایین شهری دزد هم پیدا میشه! اگرچه اونا هم گناه ندارن! بی‌پولن و باید از یه جایی پول در بیارن!...» (همان، ۱۱۴)

جمیله دختری زرنگ بود. او به خوبی میدانست برای رسوخ کردن به عواطف ماکان یا هر مردی مانند او چه باید بکند. «جمیله این زن کولی صفت با عشوه‌ها و اطوارهای حساب‌شده ماکان پرتجربه را در توری که بندهای آن از آهن و پولاد محکم‌تر بود به دام انداخته هر طور که دلش می‌خواست او را بازی می‌داد» (همان، ۱۱۹). همچنین نوع حرف زدن و حرکات جمیله به قصد جذب کردن ماکان ایراد می‌شد. «این سخنان که بسیار خوش‌آهنگ و لطیف از دهان گرم و سرخ جمیله بیرون می‌آمد آبی بود که روی آتش خشم ماکان پاشیده می‌شد. ماکان مردی زیباپسند بود و به‌ندرت می‌توانست در برابر الهه‌ای چنان آشوبگر مقاومتی از خود نشان دهد» (همان، ۶۹؛ نیزنک: ۳۹، ۷۴، ۹۴، ۹۵، ۴۱، ۶۸، ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۹۵).

جذابیت ماکان

«ماکان مرد چهل‌ساله و خوش‌تیپی بود. تمام ادواطوارهایش به دل او می‌نشست، آقامنش و خوش‌محضر بود، همیشه شیک می‌پوشید. فروغ خوشایند بار فرهنگی بر پشت جملاتی که با آهنگ خوش‌صدایش جاذبه بیشتری می‌گرفت هر مخاطبی را به خودش وابسته می‌کرد» (همان، ۹۶).

ماکان مردی با تجربه بود و با زنان و دختران زیادی نشست و برخاست داشت. «نیلوفر درحالی‌که از اتاق مدیرعامل برمی‌گشت کاملاً دستخوش هیجان شده بود...مرد پخته ایست! تا به حال هیچ مرد تحصیل‌کرده‌ای را هم این‌طور حاضر به جواب ندیدم. چقدر خوب احساسش را بیان می‌کند» (همان، ۲۴؛ نیزنک: ۵۵، ۲۵، ۶۹، ۷۶، ۶۵).

جذابیت رامتین

«نیلو محو جذابیت‌های ظاهری رامتین، مسحور واژه‌ها و شعرهایش همه مقاومتش را در برابر او از دست می‌داد... درست مثل یک اژدهاست حرف‌هایش...حرکاتش، رفتارش...شیک‌ترین مرد جوانی که تا آن روز دیده بود. لباسش مطمئناً کار فرنگ بود، کت‌وشلوار آبی‌رنگ، کمر کمرستی، یقه باریک که انعکاس نور آبی لباس سایه شاعرانه‌ای بر

شکوه شکفتن بر تو باد ای نیلوفر آشنایی شکوه شکفتن بر تو باد» (همان، ۱۹).

نیلو زیبا بود. «عشق او هیچ نوع ناخالصی نداشت به‌موقع برابر مردش الهه‌ی فداکار و در زمان خودش باگذشت بود. او برخلاف بسیاری از اشراف‌زادگان نه به ثروت پدری فخر می‌فروخت و نه اصلاً از آن حرفی می‌زد و یا به خاطرش امتیازی به خود می‌داد» (همان، ۱۱۹).

ماکان بی‌پرده رو در روی نیلو زیباییش را می‌ستایید. «شما نیلو خانم! حقیقتاً زیبااید! چشمان شما سیاه است اما بار همه رنگ‌ها را به دوش می‌کشد! ترکیب چهره شما...آه خدای من...شما همه معصومیت‌ها و جذابیت‌های آن زن را دارین...» (همان، ۱۸۶؛ نیزنک: ۲۰۲).

زیبایی، متانت و اطلاعات وسیع نادی، عالیجناب را مسحور کرده بود. «اما عالیجناب هر لحظه بیشتر و بیشتر مجذوب آگاهی‌های نادی می‌شد...او همان است که من می‌خواهم، زمین بگری که آمادگی دارد تا هرچه در آن بکارند به بهترین صورتی پاسخ دهد» (همان، ۱۹۸).

فرنگیس، مادر دخترها هم نظری جالب در مورد زیبایی زن داشت: «اعتقاد داشت که زندگی مرفه همان‌طور که او را جوان و شاداب نگه‌داشته دخترانش را هم جوان حفظ خواهد کرد» (همان، ۵۷).

جذابیت جمیله

«ماکان در برابر تابلویی قرارگرفته بود که چند وقت پیش تحت عنوان «کولی زیبا» در یک گالری به نمایش گذاشته‌شده بود. او جنان تحت تأثیر جذابیت تابلو زن کولی قرار داشت که بلافاصله تصمیم به خرید گرفته بود...موهای مشکی جمیله و مجعدش زیر روسری بیرون زده بود، چشمان درشت و کشیده، بینی متناسب، لب‌های درشت و قلوهای که در مردان عاشق‌پیشه احساس گناه می‌آفریند، رفتار تند و شتاب‌زده و غل‌غل و جوشش‌خنده! انگار که تمام پیکرش می‌خندید...» (همان، ۴۰).

تحمل‌ناپذیرند، فقط به آدم نگاه نمی‌کند، مهم نیست. من از او کار می‌خواهم و او آدم درستکاری است...» (همان، ۲۳؛ نیزنک: ۱۰۶، ۷۲، ۷۱، ۱۸)

۸٫۳ رقابت و انتقام‌جویی:

ورود جمیله به شرکت برای رقابت با نیلو بود. «این زن و مرد، جیرو و دخترخاله‌اش جمیله بودند. آن‌ها دور از چشم مادر و خاله در کار تکمیل توطئه‌ای بودند که طراحش جیرو بود و ابزار توطئه، جمیله!» (همان، ۴۴) جمیله می‌دانست چقدر در مقابل مردان هوس‌بازی چون ماکان شانس برنده شدن دارد «اتفاقاً چون از چشمای دختره، خوندم که خیلی عاشقه، شکست دادنش مثل آب خوردنه!» (همان، ۴۴)

زنان در رقابت با یکدیگر گاهی به شکل اهریمنانه همدیگر را می‌سوزانند و جمیله در رأس چنان زنانی قرار داشت «جمیله سینه‌به‌سینه ماکان ایستاده و مشغول خوش‌وبش بود اما همین‌که نیلوفر در اتاق را گشود پشت به مدیرعامل قصد خروج کرد. او مخصوصاً به‌گونه‌ای سریع و شتاب‌زده گفتگوش را با ماکان قطع کرد که به نیلوفر وانمود کند در همین یک جلسه خیلی پیش رفته است» (همان، ۴۶؛ نیزنک: ۱۱۹)

«نیلو یک‌راست پشت میز کارش و برابر کامپیوتر بزرگ نشست اما خون مبارزه به طرز مقاومت‌ناپذیری در رگ‌هایش می‌دوید. زیرچشمی نگاهی به عمق سالن انداخت، جمیله نیز خود را آماده مبارزه کرده بود. از خنده‌های پرسروصدا راه رفتن‌های عشوهرگرانه‌اش معلوم بود که به پیروزی خود سخت مطمئن است» (همو، ۴۶) «خب من زیاد هم به این موضوع فکر نکردم... راستش من با همه دلگیری که از ماکان دارم نمی‌تونم خیلی زود جانشین براش بتراشم!... من هنوز هم برای احساسات قشنگش دلم ضعف می‌ره. شاید می‌خواستم از ماکان انتقام بگیرم!... هیچ مقصود و غرض خاصی نداشتم» (همان، ۱۱۵)

چهره رامتین انداخته بود او را مردی بسیار رمانتیک نشان می‌داد. ابروان کمانی، چشمانش به رنگ روشن چشمان گربه، گونه‌ها کمی برآمده و بینی و لبانی متناسب و حرکات دست‌وپا هماهنگ با نگاه‌ها و تحرکی خوش‌آیند» (همان، ۱۸۵)

رامتین که به قصد فریب دادن و سوء استفاده وارد زندگی نیلو شده بود، خوب می‌دانست باید با چه ترفندی وی را از راه به در کند. «پسر خوبی است... جدّابیت‌های مردانه را دارد و بهتر از همه خصوصیاتش وجدان پاک و رفتار آقامنشانه اوست. با هر نو دودوزه‌بازی‌های مرسوم مردها فاصله‌ای کهکشانی دارد از دروغ و ریا در کار عشق بیزار است» (همان، ۱۲۱؛ نیزنک: ۱۹۴، ۱۸۷، ۱۸۶)

جدّابیت سروش

«نادی مسیر حرکت سروش را همچنان تعقیب می‌کرد. از پشت سرشانه‌هایش کمی افتاده به نظر می‌رسید. شبیه ورزشکاران در حرکت چندان نوسان نداشت ولی آنچه او را از سایر مردان متمایز می‌ساخت، آرامش حیرت‌آوری بود که نشانه اقتدار شخصی‌اش به حساب می‌آمد. شاید این نخستین بار بود که نادی مردی را از این منظر نگاه می‌کرد» (همان، ۷۲)

نادی کم کم به همهی بی تفاوتی‌های سروش شک می‌کرد. او احساس می‌کرد سروش هم به گونه‌ای قصد دل بردن از او را دارد. «او هم یک مرد است، شاید هم مثل ماکان که دارد خواهرم را جلو آفتاب کباب می‌کند! اما به سبک و سیاق خودش! ولی چهره آرام، لبخندی که آغشته به مهربانی آشکار بود و آن موی نرم و رهاشده بر پیشانی به سروش حالتی از رضا و تسلیم می‌بخشید» (همان، ۴۶)

اما رفته رفته فهمید که رفتار سروش منحصر به فرد است و گواه صداقت و محجوب بودن اوست. «شبیه هیچ‌یک از مدل‌های سینمایی نیست اما برای خودش شخصیتی دارد. همین‌که وقتی گاف کردم مرا دست نینداخت قابل‌تحسین است. بوی سیگار هم نمی‌دهد که مردان سیگاری

موجود بشری حوادث زندگی را همان‌گونه برداشت می‌کند که دلش می‌خواهد» (همان، ۱۶۵)

جمیله خندید و گفت: «چی گفتمی گرگ پیر!... تو خیلی بدجنسی اما طرف به نظر من گرگ که نیست یک شیر نره با کلی هیبت و صولت!... ولی تو هنوز با همه زنگی خیلی بچه‌ای! هر قدر زنی بیشتر عاشق باشه، زودتر میشه دست به سرش کرد!» (همان، ۴۵)

نیلو گاهی خود را بخاطر نوع تربیت خانوادگی اش سرزنش می‌کرد. «همه‌اش تقصیر این مادر من است که مرا نازنازی بار آورده، هرچه اراده می‌کردم و می‌کنم حاضر و آماده می‌کند، لب تکان می‌دهم قربان صدقه‌ام می‌رود، از نظر او با این ورقه لیسانسی که گرفته‌ام، دانشمندترین دختر روی زمینم!... آن وقت این دانشمند نازنازی در برابر هجوم اولین رقیب سرش به سنگ می‌خورد...» (همان، ۴۹)

رقابتی میان ماکان و رامتین بر سر نیلو شکل گرفته بود. رامتین می‌گفت: «او درباره ماکان همه چیز را از زبان نیلو بیرون کشیده بود و حالا خوب می‌دانست رقیبی دارد نیرومند و عبور کردن از او کاری است بسیار مشکل! تنها امید رامتین هم حضور و وجود جمیله بود. خود نیلو برایش تعریف کرده بود که جمیله چه دختر کولی وش و آشوبگری است و توانسته بین او و ماکان حائل شود» (همان، ۱۸۳؛ نیز نک: ۱۸۴)

جیرو وجود ماکان را رقیب سرسختی می‌دید. از این رو تصمیم گرفته بود با وارد کردن جمیله، دخترخاله افسونگر و زیبایش در سمت منشی به شرکت ماکان را از میانه بردارد. «جیرو در این میان راضی‌تر از بقیه، نقشه‌هایش را یکی پس از دیگری دنبال می‌کرد... سروش را که می‌توانست با تصاحب قلب نادى و آن پاکی و خلوص رفتار توجه سماکان را جلب کند و به ستاره اول زندگی تجاری آقای سماکان بدل گردد با یک مهر اختلاس خانه‌نشین سازد و با دادن گزارش‌های شرکت و کشف اختلاس که بیشتر شیوه‌ای جاسوس مآبانه بود توجه آقای سماکان را به خود جلب کند.» (همان، ۱۲۰)

ماکان وقتی فهمید که نیلو به خاطر جمیله از او روی برگردانده، مطمئن بود که وی برای برانگیختن حس حسادت و غیرتش، با رامتین در همان رستوران همیشگی قرار گذاشته است. «خوب فهمیدم قضیه از چه قرار است، نیلو مخصوصاً با این جوان خوش‌برور در اینجا ملاقات گذاشته است تا لابد از من انتقام بگیرد... انصافاً برای فرونشاندن عطش انتقامش مرد جوان جذابی را انتخاب کرده است...» (همان، ۱۵۹)

نیلو با دیدن آمد و شد جمیله به دفتر ماکان عذاب می‌کشید. «مگر ممکن است ظرف بیست و چهار ساعت، با حضور زنی کولی صفت و سبک‌سر، خانه عشقی که مصالحش ناب و بسیار محکم بود از جا کنده شود؟!... نه غیرممکن است، این زن جادوگر است، ساحره‌ای مکار است، چه زود موفق شد من و ماکان را به آتش قهر و غضب بسوزاند» (همان، ۴۸؛ نیز نک: ۴۳، ۴۹)

«جیرو که پس از پلاسیدگی‌های آشکار چهره نیلو، شاهد شکوفایی مجددش شده بود از خشم لب‌هایش را گاز گرفت. این دخترها همه‌شان همین جورند. با یک خرما گرمیشان می‌کند و با یک مویز سردی!... انگار او نبود که داشت آخرین نفس‌هایش را می‌کشید! این گرگ پیر یک جادوگر واقعی است، خوب می‌داند چگونه دختران حوا را سرانگشت بچرخاند! از یک طرف برای جمیله راه باز می‌کند و از طرف دیگر با نامه و شعر خودش را با کمترین و صادق‌ترین عاشق روی زمین به نمایش می‌گذارد! صبر کن! خواهیم دید...» (همان، ۵۱؛ نیز نک: ۴۵)

جیرو از دور شاهد واکنش‌های نیلو نسبت به ارتباط جمیله و ماکان بود و احساس نزدیک شدن به پیروزی در او حس شعق ایجاد کرده بود. «جیرو با تماشای دانه اشک بر گوشه‌های چشم نیلو، در دل به شادی نشست. حتماً ماکان با فرستادن این نامه تمام پیوندهای عاشقانه‌اش را با نیلو قطع کرده است، زنده‌باد دخترخاله عشوه‌گر من! زنده‌باد خودم، داماد آقای سماکان! زندگی همین است. هر

خودش خیلی پابنده!... اگرچه پدرت خوشبختی تو رو می‌خواد اما حرف پدرت امروز روز در بازار قیمت طلا را داره...» (همان، ۱۹۹) اما برای نادیا و نیلو که درس خوانده بودند و خواهان برابری مرد و زن بودند، هضم پدرسالاری بسیار سخت بود. «چه کنم دخترم!... پدرت فقط خوشبختی را در پول میدونه! او همیشه میگه خوشبختی به اندازه مقدار پولی که آدم توی بانک داره بقیه حرف‌ها شعره!...» (همان، ۲۰۰)

پدر که خود را بسیار باتجربه می‌دانست حاضر نبود زندگی دخترانش را در برابر تندباد عشق و عاشقی قرارداداده و ریسک کند. «غلط کرده قبول کرده!... مگر من زمام عقل و اراده‌ام را می‌دم دست یه دختر بچه! اگه بخواد بیش از این پافشاری بکنه یا بشنوم رفته باز در خونه آن زن ساحره، تو خونه زندونیش می‌کنم! بهتره یه خورده به جای اگر و مگر بنشینین و با دخترت حرف بزنی!» (همان، ۱۶۹، نیزنک؛ ۵، ۵۸، ۷۴، ۷۵، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۸۸، ۱۹۱، ۲۱۰، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۷۱، ۲۹۰)

در مقابل مردسالاری سماکان، محبوبه قرار داشت. شیرزنی که به‌تنهایی بار زندگی را به دوش می‌کشید که بعد از خیانت همسرش و فرار او از منزل، یگانه فرزندش (سروش) را بزرگ کرده و او را انسانی شریف و صادق بار آورده است (نک؛ ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۹، ۱۹۹)

۸٫۶ همدلی:

رفتار بشردوستانه و خیرخواهانه محبوب و سروش در جای‌جای داستان نمود بارز همدلی است. مادر سروش زنی پنجاه‌وهفت و هشت‌ساله و مهتابی رنگ بود و قدی متوسط داشت که برخلاف بسیاری از زنان مسن ایرانی در تمام تن و بدنش یک مثال چربی ذخیره نکرده بود. او بسیار خیر بود. کتاب‌فروش دوره‌گردی که به سود اندک قناعت می‌کرد و بیشتر سود خود از فروش کتاب را خرج کمک به ایتام و خانواده‌های بی‌بضاعت می‌کرد. اعتقاد به وجود خداوندی که ناظر است بر اعمال انسان و تنها، استمداد طلبیدن از او، سبب شده که

نیزنک؛ ۵۲، ۵۴، ۵۸، ۶۷، ۷۵،
(۶۷، ۸۹، ۱۲۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷)

۸٫۴ خیانت و تجاوز:

در این رمان با تنها یک مورد خیانت مواجهیم؛ خیانت پدر سروش به محبوبه. آقای عباسی، همان سرپرست کارگاهی که جیرو، سروش را متهم به دزدی از آن کرده بود با دیدن محبوب و پسرش در دادگاه به همدستی خودش با جیرو اعراف می‌کند. او می‌گوید که در ازای گرفتن پول عمل دختر بیمارش از جیرو، مجبور شده که در این توطئه‌ی شوم با او همکاری کند. او از سروش و محبوب عذر خواست و در حضور همه به خیانتی که در جوانی در حق آن‌ها کرده بود اذعان داشت. «ببخشید آقای رئیس من و زخم محبوب و بچه دوسه‌ساله مون سروش زندگی راحتی داشتیم که ناگهان زنی پا به زندگی‌ام گذاشت...» (همان، ۲۳۹)

همچنین در این رمان می‌خوانیم که رامتین وقتی فهمید که نیلو به سمت ماکان برگشته تصمیم گرفت که با تلفن خبر خودکشی خودش با قرص را به نیلو بدهد. نیلو هم از ترس و برای بازداشتن رامتین از این کار سوار ماشین او شد اما رامتین به‌جای رفتن به درمانگاه، با دسیسه او را به آپارتمان خود کشاند «وحشی! دیوونه! پرسیدم اینجا کجاس؟ از جون من چه می‌خوای؟... رامتین به حیوانی کره، گوریلی آدمکش، به شیطانی بی‌ترحم تبدیل شده بود...» (همان، ۳۰۴)

۸٫۵ پدرسالاری:

قداست و تک‌رأیی سماکان بزرگ در خانه به‌گونه‌ای بود که فرنگیس هرگز جلوی نظرات او نمی‌ایستاد و ضمن داشتن دلسوزی مادرانه، اغلب اوقات دخترانش را به مطیع و حرف‌شنو بودن از پدرشان تشویق می‌کرد. او به تجربیات و خیرخواهی همسرش اعتقاد داشت. «دخترم، برگ گلم!... می‌دونم از چی ناراحتی! اما مگر می‌شود روی حرف و نظر پدرت حرفی زد! از قدیم و ندیم گفتن حرف مرد یکی است و پدرت از اون مرداست که به حرف

«...نگاه کن چطور برخلاف ظاهرشان که سعی می‌کنند پر از ایثار و گذشت باشد تا بن دندان از شکنجه سروش بی‌گناه لذت می‌برند... حس استیصال و ناتوانی برای نجات سرش داشت خفه‌اش می‌کرد» (همان، ۱۰۷؛ نیز نک: ۹۱، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۰، ۳۲۳، ۱۷۷، ۱۷۱، ۱۴۷، ۳۴۱، ۳۴۴)

۸،۷ حسادت:

حسادت جیرو به سروش و ماکان

جیرو تا قبل از آمدن نادى و نیلو به شرکت مشکلی با حضور سروش نداشت؛ اما با وجود دختران و مخصوصاً رابطه‌ی ماکان و نیلو، او سروش را طعمه قرارداد تا بدین‌وسیله سماکان را نسبت به انتخاب دخترانش حساس کند و با یک حرکت دو رقیب خود یعنی سروش و ماکان را از صحنه خارج سازد. او می‌دانست با زدن تهمت دزدی به سروش می‌تواند جای بهتری در قلب سماکان باز کرده و همچنین با وجود جمیله، ماکان را نیز از مناسبتش پایین بکشد. او شاهد تعریف‌های نادیا و کارمندان شرکت از سلامت اخلاقی سروش نزد رئیس خود بود. «جیرو از اتاق مدیریت کارگاه خارج شد... فردا نمی‌تواند بگوید که آقای جعفری مرا مجبور به این دزدی و خیانت‌درامانت کرد. به‌زودی نادى خانم خواهد فهمید که آن جوان مؤدب و صاف‌وصادق چه کلاشی از‌کاردرآمده و آقای سماکان دیگر از حال و هوای کارمند جدید کارپردازی‌اش نخواهد پرسید. جیرو یکجا شرکت سماکان و دختر زیبایش نیلو را خواهد بلعید!...» (همان، ۸۲)

حسادت در تب و تاب بود و از رابطه‌ی ماکان و نیلو کاسه‌ی صبرش به تنگ آمده بود. «جیرو درست‌وحسابی تبدیل به یک سگ تازی شده بود که بوی گوشت شکار را از چند کیلومتری حس می‌کند! خدای من! این دختر بزرگه هم خوشگله و هم آماده ازدواج. حتماً خیلی‌ها دوروبر چنین لقمه

او و پسرش جایگاه انسانیت را نه به مال و ثروت بلکه به همدلی و همدردی در حق دیگران بدانند. آن‌ها زیرزمین خانه‌شان را به خانواده‌ای که مرد آن بیکار است با اندک پولی اجاره داده بودند «شوهرم مدتی‌ه بی‌کاره! صاحب‌خونه ما را از خونه‌ش بیرون انداخته آقا سروش مثل یه فرشته جلومون سبز شد و ما را آورد خونه خودشون...» (همو، ۱۱۱) «از مادرش نگو و نپرس! یه فرشته درست و حسابیه! نزدیک هفتادسالشه اما زبروزرنگ هر چی از کتاب‌فروشی درمیاره خرج ما فقیرفقا می‌کنه!...» (همان، ۱۱۲ نیز نک: ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۰، ۱۷۴، ۱۴۵، ۲۹۸)

پسرکی به نام احمدک که همراه پدرش مقنی چاه بود، اغلب اوقات برای یادگیری خواندن و نوشتن به خانه سروش و محبوب می‌آمد. آن‌ها همه جوره او و پدرش را حمایت می‌کردند. نادى که به دنبال غیبت سروش در شرکت به محله فقیرنشین آن‌ها آمده بود با احمدک جلوی در خانه آن‌ها آشنا شد «احمدک چنان به‌سادگی از شغل خودش و پدرش حرف زد که حیرت نادى را برانگیخت. او با دنیای این‌سوی شهر بیگانه بود. مگر می‌شود یک بچه نه ده‌ساله با این قد و قواره نازک صبح‌ها بره تو چاه فاضلاب!... خدای من این ظلمه... باید این بچه بره مدرسه!...» (همان، ۱۴۹)

نادى تحت روابط نزدیک خود با محبوب، انسانى دلسوز و سخاوتمند شده بود. هنگامی‌که در شرکت به سروش تهمت دزدی زدند، نادى مطمئن بود که این کار از او بعید است و سخت با او حس همدردی می‌کرد «نه! نه! سروش من بی‌گنا هست... کارمندان شرکت همچون تماشاگران استادیوم شهر بی‌ترحم رم‌گلا دیاتور بینوای او را که بر زمین افتاده تماشا می‌کنند...» (همان، ۱۰۶)

نادى با قیاس نوع برخورد خانواده‌ی سروش و حتی احمدک با انسان‌های دور و بر خود احساس همدلی می‌کرد. «او هیچ‌وقت احساس چنین همدلی تنگ‌انگى نسبت به هیچ موجودی از خود نشان نداده بود... حس همدردی هر لحظه بیشتر در رگ‌هایش سر برمی‌داشت...» (همان، ۹۰)

حسادتش بیشتر می‌جوشه! من با چند حرکت برق‌آسا این دختره از خودراضی را با سر تو دیگ میندازم...» (همان، ۴۵)

«جمیله حالا نه به خاطر ایفای نقشی که پسرخاله بدذاتش از او می‌خواست بلکه برای تصرف قلب ماکان حاضر به اجرای هر عملی بود که نیلو را از زندگی ماکان بیرون اندازد! به این دخترک از خودراضی نشان می‌دهم که با مردی مثل آقای ماکان چگونه باید رفتار کند» (همان، ۷۶؛ نیز نک: ۴۴، ۴۵، ۷۷، ۱۰۷، ۹۳)

حسادت نیلو به جمیله

«نیلو خود را سرزنش می‌کرد. با این حسادت‌ها فقط موفق شدم راه را برای جمیله بازکنم، همین! حسادت در فطرت اغلب دختران احساساتی است و سهم نیلو از همه هم‌جنسانش بیشتر بود» (همان، ۱۵۶)

جمیله رقیب معمولی نبود. «نیلو ناگهان صد و هشتاد درجه روی چرخه احساسش گشت، رنگش از شدت خشم کبود شد، لب بالائی‌اش جمع و پیشانی صافش به هم کشیده شد اما جمیله شادوشنگول از به هم زدن آن لحظه شیرین و سعادت‌بار یکریز حرف می‌زد» (همان، ۸۶)

نیلو با نادى ارتباط بسیار صمیمی داشت و همه‌ی رازهای خود را به هم می‌گفتند. او به دنبال راهی بود تا هم از عشق ماکان اطمینان یابد و هم بتواند جمیله را از میدان بردارد. «نیلو زمانی که در چنگال دیو حسادت می‌افتاد چنان تغییر وضع می‌داد که انگار آدم دیگری است و با آن نیلوی احساساتی و دوست‌داشتنی هیچ مشابهتی ندارد و جمیله که زیرچشمی خشم و خروش درونی نیلو را حدس می‌زد، پابه‌پایشان حرکت می‌کرد، حرف می‌زد، چقدر صمیمانه!» (همان، ۸۷؛ نیز نک: ۴۳، ۴۲، ۴۹، ۸۹، ۱۵۵).

۹ نتیجه‌گیری

با توجه به پرسش‌های محوری مقاله (نقد فرگشتی متون ادبی به چه شیوه‌ای انجام می‌پذیرد؟ و چه

چربی پرسه می‌زنن اما آنکه مسابقه را خواهد برد جناب جیرو است! جیرو باید داماد یکی از متمول‌ترین مردان کشور بشود و نه سرش و ...» (همان، ۱۹)

جیرو نسبت به تلفن‌هایی که هرروز به تلفن نیلو در شرکت می‌شد بسیار حساس شده بود. او از رفتار نیلو می‌فهمید که شخصی ناآشنا آن طرف خط در حال نفوذ به احساسات نیلوست «چه کسی ملکه زیبایی شرکت ما را با تلفن‌هایش آزار می‌ده؟ شما بگذارید من این موجود سنگدل را پیدا کنم و حقش را کف دستش بزارم» (همان، ۲۷)

حسادت امان جیرو را گرفته بود. «جیرو از شدت خشم و حسادت کبود شد. پس‌گرگ پیر دام همیشه‌اش را پهن کرده است. جلسه شب‌شعر و بعد هم حرف‌های شاعرانه! کور خوانده‌ای آقای مدیرعامل!» (همان، ۲۸؛ نیز نک: ۲۷، ۳۲، ۴۵، ۵۱، ۵۹، ۷۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۱۵۶، ۳۵۱، ۳۵۰، ۳۵۳)

حسادت جمیله به نیلو

جمیله، دخترخاله جیرو برای برداشتن ماکان از سر راه نیلو وارد شرکت شده بود. او قصد داشت با همه نوع ترفند زنانه ماکان را که مردی زیباپسند و هوس‌باز بود تصاحب کند. از طرفی تفاوت سطح اجتماعی میان جمیله و نیلو در حدی بود که جمیله بیشتر به شکست دادن رقیب علاقمند شده بود. او چشم دیدن زیبایی، رفاه و شأن اجتماعی نیلو را نداشت. «من زیبا هستم، از نیلو زیباترم، من هم حق دارم یک مرد پولدار و خوش‌تیپ را برای خودم داشته باشم! خوش‌تیپ هم نبود، نبود. ماکان می‌تواند با چشم به هم زدن مرا صاحب همه‌چیز کند، اتومبیل، خانه لباس‌های مد روز، میهمانی‌های بزرگ! مگر من چه چیزم از این همه دختر و زن خوشبخت که توی پول غلت و واغلت می‌زنند کم است! از خیلی‌ها هم سرم» (همان، ۱۶۶)

جمیله به خودش اطمینان داشت. او می‌دانست از پس نیلو برمی‌آید. «حسادت، جونم! آدم عاشق حسود میشه. هر قدر عشقش غلیظ‌تر باشه، دیگ

گرفت که متون ادبی آیین‌های است برای بازتاب رفتارها و تعاملات بشر با خود، دیگران و زیست جهان وی که در روان‌شناسی فرگشتی مورد توجه- است.

برای ارائه نمونه‌ای بلیغ و گویا، رمان *عالی‌جناب عشق* به‌عنوان یک متن داستانی عامه‌پسند فارسی، مورد تحلیل فرگشتی قرار دادیم و به‌این‌ترتیب کارآمدی نظریه ادبی داروینیستی را در تحلیل رفتارهای انسانی روایت‌شده در آثار ادبی، به محک تجربه زدیم. استخراج عناصری فرگشتی همچون موقعیت و جایگاه اجتماعی، جذابیت ظاهری، رقابت و انتقام‌جویی، خیانت و تجاوز، پدرسالاری، همدلی، حسادت جنسی، از رمان مذکور ما را به این نتیجه رساند که اصول و موازین نظریه داروین، برای بازنمایی سرشت فرگشت‌یافته انسانی که در ادبیات متجلی شده، ظرفیت قابل‌قبولی دارد.

درون‌مایه‌های فرگشتی در رمان عالی‌جناب عشق می‌توان یافت؟، نخست روایتی مجمل از بن‌مایه نظریه داروین به دست داده شد که همان تکامل و فرگشت گونه‌ها بر اساس انتخاب طبیعی است. این رویکرد، مبتنی بر نوعی روش‌شناسی و جهان‌بینی برآمده از زیست‌شناسی است که حیات موجودات زنده و به‌ویژه انسان را حاصل تلاش برای بقای ذات و تولیدمثل از راه سازگاری با محیط پیرامون می‌انگارد. شمول عام این رهیافت خاص به مسأله فرگشت، موجب تسری روش‌شناسی فرگشتی- انطباقی به دیگر شاخه‌های دانش، به‌خصوص علوم انسانی و اجتماعی و به‌تبع آن به ادبیات و نقد ادبی شده‌است که محصول این تعمیم روش‌شناختی، ظهور نقد ادبی فرگشتی یا داروینیسم ادبی است. بر این اساس نشان دادیم که این رویکرد به آثار ادبی، در عمل عناصر و اجزاء انسان‌شناسی داروینیستی و روان‌شناسی موجود در متن، اعم از نظم و نثر را برجسته می‌کند، بنابراین می‌توان نتیجه

منابع

- داروین، چارلز (۱۳۸۰). *منشأ انواع*، ترجمه دکتر نورالدین فرهیخته، تهران: زرین.
- مایر، ارنست (۱۳۹۶). *چیستی تکامل*، ترجمه مهدی صادقی، تهران: نشر نی.
- Alcock(2001),John.The Triumph of Sociobiology (USA: Oxford UP)35-40.
- Boyd(2009),Brian.On the Origin of Stories:Evolution,Cognition and Fiction. Cambridge,MA:Belknap Press of Hrvard University Press.
- Boyd, Brian, Joseph Carroll, and Jonathan Gottschall, eds(2010). *Evolution, Literature, and Film: A Reader*. New York: Columbia University Press.
- Bruce(1992),J.Ellis.The Evolution of Sexual Attraction: Evaluative Mechanisms inWomen, The Adapted Mind: EvolutionaryPsychology and the Generation of Culture, eds.J. H. Barkow, L. Cosmides, and J. Tooby, (New York: Oxford UP) 268.
- Buckle, Leslie, Gordon G. Gallup, and Zachary A. Rodd(1996). *Marriage As a Reproductive Contract: Patterns of Marriage, Divorce, and Remarriage* (New York: Garland Publishing).
- Buller(2006),David. *Adapting Minds, Evolutionary Psychology and Persistent Quest for Human Nature* (Cambridge: MIT Press)271.
- Buss(1989),David m. *Sex Differences in Human Mate Preferences: Evolutionary Hypotheses Tested in*
- اعتمادی، رجبعلی(۱۳۸۱)، *عالی‌جناب عشق*، چاپ اول، تهران، نشر شادان
- باربور، ایان (۱۳۷۲). *علم و دین*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، چاپ هفتم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- 37 Cultures, Behavioral and Brain Sciences 12:1-49.
- Buss(1999),David M. *Jealousy and the Nature of Beliefs about Infidelity: Test of Competing Hypothesis about Sex Differences in the United States, Korea, and Japan*, *Personal Relationships* 6.
- Buss(2000),David M. *The Dangerous passion*, (New York: The Free Press).
- Carroll(2002), Joseph. *Adaptationist Literary Study:An Emerging Research Program*, Style:Volume36,No.4,Winter2002.
- Carroll(2004),J. *Literary Darwinism: Evolution, Human Nature and Literature*, New York and London: Routledge.
- Carroll(2005),Joseph.*Literature and Evolutionary Psychology*,The Handbook of Evolutionary psychology, ed. David M Buss (New York: John Wiley & Sons)
- Carroll(2010),J.*Evolutionary Studies an entry for Blackwell's Encyclopedia of Literary and Cultural Theory*(forthcoming).
- Carroll(2011),J. *Reading Human Nature:Literary Darwinism in Theory and Practice*,Albany,New

- York:State University of New York Press.
- Crawford(2008),Charles. Foundations of evolutionary psychology (New York: Psychology Press).
- Daly,M and Wilson,M(1997). Crime and Conflict:Homicide in Evolutionary Psychological Perspective:Crime &Justice,vol22.
- Darwin(1859), Charles Robert. On the Origin of Species by Means of Natural Selection, or the Preservation of Favoured Races in the Struggle for Life, London, Murray.
- Davies(2016), Stephen. Evolutionary Approaches to Literature Philosophy, Published in The Routledge Companion to the Philosophy of Literature, edited by N. Carroll and J. Gibson, New York.
- Dennett(1995), Daniel C. Darwin's Dangerous Idea Evolution and the Meanings of Life, Penguin Press, London.
- Douglas,T. Kenrick, and Richard C. Keefe(1992). Age Preferences in Mates Reflect Sex Differences in Reproductive Strategies, Behavioral and Brain Sciences 15:1.
- Eugene (2004),Carol Scott. Evolution Versus creationism, United States of America: Greenwood Press.
- Gillis,J.S. and W.E.Avis(1980).The male-taller norm mate selection, Personality and Social Psychology Bulletin 6.
- Gottschall, Jonathan and David Sloan Wilson, eds(2005). The Literary Animal: Evolution and the Nature of Narrative. Evanston: Northwestern University Press.
- Gottschall (2008),J. Literature, Science and a New Humanities, New York: Palgrave Macmillan.
- Guerrero, Laura K. & Peter A. Anderson (1998). The Handbook of Communication and Emotion: Research, Theory, Applications, and Contexts (San Diego: Academic Press).
- Haselton, M. G. and D. M. Buss (2000). Error Management Theory: A New Perspective on Biases in Cross-Sex Mind Reading, Journal of Personality and Social Psychology 78:1.
- Lieberman (2008), Mark. Literary evolution, under Language and culture, August 3.
- Petersonm(2008),Britt. Darwin to the Rescue, The Chronicle Review Volume 54, Issue 47, Page B7.
- Sober(2003), Elliott. Metaphysical and Epistemological Issues in Modern Darwinian Theory, In Jonathan Hodge and Gregory Radick, eds,s PP.276-287; The Cambridge Companion to Darwin; Cambridge: Cambridge University Press.
- Symons(1985), Donald.The Evolution of Human Sexuality (USA: Oxford UP).
- Trivers(1972), Robert L. Parental Investment and Sexual Selection, Sexual Selection and the Descent of Man, ed. B. Campbell(Chicago: Aldine deGruyter).
- Walsh and Beaver(2009). Biosocial criminology:New directions in theory and research first: published by Routledge.